



۲۰۱۶/۰۲/۰۶

تیمور شاه تیموری

صلحُ رفاه

از بسکه مردمان سر دعوا گرفته است
صلحُ رفاه شکل معما گرفته است
نی دوستی بکسی مانده نی رفاق
امروز هرکه را غم فردا گرفته است
عشق است آنچه میبردت جانب بقا
از خود گذشتگان صف والا گرفته است
دستم به دامنی نرسد در بیان عشق
آهو و شان دامن صحرا گرفته است
مارا به رنگ و بوی گلستان نیاز نیست
آن شاخ گل به باغ دلم جا گرفته است
باکاروان عشق سفرگر کنی بجاست
مجنون طریق ناقه لایلا گرفته است
آئینه در قبال جمالش حضور داشت
دیدم که حسن یار دوبالا گرفته است
تیمور به سان عاشق مهجور بی زبان
پای حضور از همه دنیا گرفته است